

طلاق «زن» به خاطر رفتارهای شوخ طبعانه

«شوهر»

13 شهریور 1402

زن جوان که از رفتارهای شوخ طبعانه همسرش در میهمانی‌ها ناراحت بود با مراجعه به [دادگاه خانواده](#) درخواست طلاق داد.

سامان 27 ساله از همان لحظه ورود به مجتمع دادگاه خانواده تلاش می‌کرد تا همسرش را از تصمیمی که گرفته منصرف کند اما زن جوان حتی حاضر نبود به صحبت‌های شوهرش گوش دهد. مرد جوان گفت: خودت فکر کن ببین الان به قاضی چی می‌خوای بگی؟ خرجی ندادم؟ اهل رفیق‌بازی بودم؟ اعتیاد دارم؟ تو را کتک می‌زنم؟ من که می‌دونم آخرش کاری نمی‌تونی بکنی اما یادت باشه داری زندگی‌مون رو خراب می‌کنی.

زن جوان نگاهی تلخ به او انداخت و گفت: اینجا هم دست از حرف زدن بر نمی‌داری چند دقیقه ساکت باش تا ببینیم چه می‌شود.

در همین موقع منشی دادگاه زوج جوان را برای رسیدگی به پرونده‌شان صدا کرد و آنها وارد شعبه شدند. قاضی که مرد میانسالی بود از بالای عینک نگاهی به زوج جوان انداخت و روی کاغذی که جلویش قرار داشت، کلماتی را نوشت. بعد عینکش را برداشت و در حالی که لبخندی روی لبانش نقش بسته بود رو به زن جوان گفت: شما درخواست طلاق داده‌اید، چرا؟

قبل از اینکه مهتاب حرفی بزند، سامان رو به زنش کرد و گفت: نگفتم دلایلت خنده‌دار است؟ آقای قاضی صدبار بهش گفتم هرکسی دادخواست تو را بخواند می‌خندد. همین خود شما به محض دیدن دادخواست خنده‌تان گرفت و...

قاضی اخمی کرد و گفت: من به درخواست همسرتان نخندیدم، بی‌تردید هرکسی برای چنین درخواستی دلایلی دارد که از نظر خودش منطقی است، همسر شما هم حتماً به جایی رسیده که دیگر ادامه این زندگی برایش امکان نداشته. ما هم اینجا نشسته‌ایم تا به این مسائل رسیدگی کنیم. الان هم شما سکوت کنید تا همسرتان توضیح دهد به وقتش شما هم صحبت خواهید کرد.

مهتاب نفس عمیقی کشید و گفت: چهار سال قبل دوستم سمیرا من را برای برادرش سامان خواستگاری کرد وقتی به خانواده‌ام گفتم قرار شد او را ببینیم و بعد تصمیم بگیریم. بعد از چند جلسه ملاقات متوجه شدم سامان خیلی حرف می‌زند و طبیعی است کسی که زیاد حرف می‌زند چندان کنترلی بر حرف‌هایش ندارد. همین موضوع چندان مورد پسند خانواده‌ام نبود چون کلاً ما یک خانواده خیلی کم حرف با مراودات رسمی و رفتارهای حساب شده هستیم به همین دلیل خانواده‌ام به من گوشزد کردند که رفتارهای سامان چندان طبیعی نیست و بیشتر دنبال جلب توجه است. با این حال من زیاد جدی نگرفتم و با این تصور که بعد از ازدواج درست می‌شود با هم ازدواج کردیم.

سامان به یکباره گفت: رفتارهای من طبیعی نیست؟ می‌فهمی چه می‌گویی؟ قاضی دستش را به معنی سکوت بلند کرد و به مهتاب گفت ادامه بدهید.

مهتاب گفت: اما بعد از ازدواج کم کم احساس کردم رفتار سامان نه تنها تغییر نکرده بلکه با ورود به جمع فامیل و دوستان و آشنایان ما بیشتر دوست دارد جلب توجه کند، هرجایی می‌رفتیم و درباره هر موضوعی حرف می‌زدیم سامان به موضوع ورود می‌کرد اما حرف‌ها و اظهارنظرهایش بیشتر باعث تعجب و البته تمسخرش از سوی اطرافیان می‌شد. تا جایی که این اواخر می‌شنیدم دوستان و آشنایان می‌گفتند سامان حتماً باید در میهمانی‌هایمان باشد تا کمی بخندیم.



سامان در حالی که عصبانی شده بود، گفت: آقای قاضی من آدم خوش مشربی هستم و سعی می‌کنم هر جا که می‌روم با خنده و شوخی فضای شاد و مفرحی به وجود آورم. دلم می‌خواهد همه بخندند. مهتاب گفت: سامان خودش را عقل کل می‌داند و آنقدر حرف‌های بی‌ربط و ناآگاهانه می‌زند که همه او را دست می‌اندازند. من خیلی ناراحت می‌شوم که می‌بینم همه او را دست می‌اندازند. باور کنید در خیلی از میهمانی‌ها خانواده‌ام به خاطر همین موضوع برای نیامدن بهانه می‌آورند، چون دوست ندارند رفتارهای دامادشان را ببینند. چند هفته پیش پسردایی‌ام بدون هیچ مقدمه‌ای از سامان خواست تا برقصد و من در عین ناباوری دیدم که سامان بدون توجه به ناراحتی و چشم‌غره من بلند شد و رقصید و همه ازش فیلم گرفتند، معلوم نیست که حالا آن فیلم را چند نفر دیده‌اند...

در این لحظه قاضی از سامان خواست تا درباره صحبت‌های همسرش اظهارنظر کند. سامان گفت: اوایل که با مهتاب آشنا شده بودم و به اصطلاح خودش مسخره‌بازی در می‌آوردم جذاب و خونگرم و شیرین بودم و مدام می‌گفت روابط اجتماعی خوبی داری اما حالا که دلش را زده‌ام به من

می‌گوید دل‌تکم؟! من دوست ندارم هر جایی که می‌روم قیافه بگیرم و اخم کنم. مهتاب هم چشم‌پسته با من ازدواج نکرد و می‌دانست که من اهل بگو و بخندم.

مهتاب به یکباره حرف سامان را قطع کرد و با صدای بلند گفت: برای کسی که بگو و بخند می‌کند و روابط اجتماعی خوبی دارد، اسم نمی‌گذارند. آقای قاضی به همسر من می‌گویند سامان دل‌تکم! اصلاً وقتی حرف می‌زند کسی جلودارش نیست، اطرافیان به او می‌خندند و خودش از این اتفاق خوشحال می‌شود. من دیگر نمی‌توانم این رفتارها و برخوردها را تحمل کنم و طلاق می‌خواهم.

سامان هم در حالی که به نظر می‌رسید حرف‌های مهتاب او را به هم ریخته گفت: طلاق بگیر و برو با کسی ازدواج کن که خیلی خشک و جدی است و رویش اسم نمی‌گذارند.

قاضی در این لحظه هر دو نفر را به آرامش دعوت کرد و پس از چند ثانیه رو به سامان کرد و گفت: اگر همسرت دوستت نداشت و دنبال بهانه‌ای برای جدایی بود، بی‌احترامی به شما برایش ناراحت کننده نبود. ممکن است فکر کنی که رفتارهایت ایرادی ندارد، اما وقتی می‌بینی که همسرت راضی نیست و احساس خوبی ندارد باید در رفتارهایت در مواجهه با فامیل و دوستان تجدیدنظر کنی. به هر حال وقتی برخی روی شما عنوانی می‌چسبانند برای همسران خوشایند نیست.

سپس در ادامه گفت: مورد شما در حدی نیست که بخواهم رأی بر طلاق بدهم، پیشنهاد می‌کنم چند جلسه نزد مشاور بروید مطمئن‌تر مشکلاتان حل خواهد شد. جلسه بعدی را برای سه ماه آینده گذاشتم و در مورد پرونده‌تان تصمیم‌گیری خواهیم کرد.

*کامران علمدهی